



تصویری از خانه‌های قمر خانم در تهران، عصر قاجار - عکس: آنتون سوروگین

خاطره‌های اعیانی در خانه‌های قمر خانومی

در سال‌های ۴۸ تا ۵۰ شمسی، وقتی جریان مدرن‌سازی با شتاب در تاروپود زندگی ایرانیان پیش می‌رفت، تلویزیون ملی، در قالب یک مجموعه داستانی، شکل تازه زیست اجتماعی آدم‌هایی را به تصویر کشیده بود که در خانه‌های با اتاق‌های تودرتو، پنجره‌هایی هلالی خور، مطبخی مشترک و حیاطی بزرگ و مشعر با حوضی در میانه و حسن‌و‌حالی از گذشته‌ها، همه در کنار هم اما به سختی و رنج و در هجمه فقر و مصیبت‌های زندگی شهری نوظهور، زندگی می‌کردند، خانه‌ای که به نام مالک اشرافی نه‌چندان موجشان، قمرخانم لقب گرفته بود، روایت زیست آدم‌ها در این خانه چنان محبوب و فراگیر شد که این لقب به‌منابه یک اصطلاح بر خانه‌هایی اطلاق شده است که بزرگان و معمارانی سنتی گذشته ایرانی را فا می‌آورد اما امروزه با حکم انبار دارن در مهاجران و آدم‌های متاصل و قشرهای فرودست جامعه از سر ناچاری و با شرایط بهداشتی روز هم از تعداد آنها کاسته شده است، فروریخته‌اند و فرهنگی برج‌نخ زندگی در آنها را بر گزیده‌اند و هر روز هم از تعداد آنها کاسته شده است، فروریخته‌اند و از یاد رفته‌اند، چون همواره سکونتگاه‌هایی موفق بوده‌اند برای بی‌غوله کردن یا خانه‌هایی فرسوده در بافتی شلوع و پرازدحام که دیگر کسی دست‌نهد به در و دیوارشان نمی‌کشند، بلکه فقط سرپناه‌هایی هستند برای آدم‌هایی که سوار بر ماشین دودی مدرن‌سازی به‌دنبال نانی برای بقا، روز را شب کرده‌اند. این خانه‌های کهن با شان‌نشین‌ها و حیاط درختان انجیر و تاکستان، در بافت زندگی شهری جدید و ضرورت‌هایش، دیگر نماد دل‌بازی و زیست مرفه نبوده‌اند، بلکه اجباری بوده‌اند برای ادامه حیات. ریشه‌های تاریخی این تحول کجاست؟ چه پیشامدهای تاریخی‌ای هم‌زیستی در بین میان فقیر و غنی را در دل این خانه‌ها و محلات از میان برد. شاید مهمترین دلیل این ماجرا که تبعات اجتماعی دراز دامانی در زندگی مردمان شهر به دنبال داشت، در سرعت همان ماشینی دودی تجدد بود، وقتی شهرها به تازگی به سمت مدرن‌سازی پیش رفتند و دیگر بهانه‌ای برای زندگی در کهنسراها و میان ریشه‌های انگور و خرم‌دهای ترش و کوجه‌های آشتی‌کنان باقی نماند. این خانه‌ها و محلات قرار بود میان خاطره‌ها بگذرند و زندگی اجتماعی فقیر و غنی رفته‌رفته از هم بگسلد. فقرا به خشت و آجر محلات امن قدیم پناه بردند و اغنیا به سوی زندگی تازه شتافتند. آنها که در میان کوجه‌های تاریخی اجتماعی پرسه زده‌اند، معتقدند جرقه این اتفاق وقتی خورده شده که اسلوب معماری غرب در تهران محبوبیت پیدا کرده است. مصطفی مومنی در مقاله‌ای با نام «شهر تهران» که در کتاب «معماری ایرانی با آرنی فرهنگ» چاپ شده است، درباره این محبوبیت می‌نویسد: «معماری با سبک غربی از بناهای دربار شروع شد و سپس طراحی شهری تهران را دربر گرفت. در ۱۲۸۴، در دوره ناصر، معماری عمارت‌ها و قصرهای ارگ، مانند حرم‌خانه و خوابگاه ناصرالدین شاه و کوشک شمس‌العماری، تحت اصول عمارت‌ها و قصرها و ساختمان‌های اروپایی، به‌خصوص فرانسوی بود و معماری سنتی اسلامی ایرانی از مهندسان و معماران اروپایی و تحصیل‌معدودی از دانشجویان ایرانی در فرانسه و تقلید از معماران فرانسوی به تدریج سیغه اروپایی به خود گرفت... بخش قدیم شهر ویژگی سنتی اسلامی-ایرانی متولیان تازهای از داشت و بخش جدید آن در بخش نویناد غرب‌گرا، دارای ساختمان‌هایی به سبک و هندسه و هیأت اروپایی بود.» چنان که پیداست آن بخش قدیم با آن ویژگی‌های سنتی اسلامی-ایرانی متولیان تازهای از میان فقیر پیدا کرد و اغنیا به تاسی از دربار و حکما سبک تازه زندگی را در گوشه‌های دیگری از شهر پی گرفتند. با محبوبیت این معماری، کم‌کم شکل زندگی سنتی در شهرها دستخوش تغییر شد. یک

تودر توی محله‌های فقیر نشین و غنی نشین شهرها چه گذشت

زوال خانه قمرخانم

دیاچهای بر چرای جدایی فقیر و غنی در ساختار محله‌های شهرهای ایرانی در تاریخ معاصر

امینوبیدی | تاریخ‌پژوه

معاصرند، روزهایی را به یاد دارند که آدم‌ها فارغ از موقعیت مالی و طبقه اجتماعی‌شان در کنار هم و در یک محله می‌زیست‌اند. گویی ایسن آدم‌ها با همه تفاوت‌هایی که در جهان‌بینی و سبک زندگی داشته‌اند، همچون اعضای یک خانواده ضرورتاً کنار هم بسودن را بر گزیده بوده‌اند. فقیر و غنی، سنانور مجلس و کارگر کارخانه، دکتر علی خاکساری در

تغییر کند و بطنی که از جمله نخستین نشانه‌های گسست میان مردم در محله‌ها بود. گسستی که پیش از این به دلایل مختلف اتفاق نیفتاده بود، دلایلی جامعه‌شناسانه و محکم. از گچبری سردر خانه حاجی تاد دیوارهای ملال آور خانه فقیر آدم‌های قدیمی‌تر که راویان واقعی تاریخ اجتماعی

تغییر کند و بطنی که از جمله نخستین نشانه‌های گسست میان مردم در محله‌ها بود. گسستی که پیش از این به دلایل مختلف اتفاق نیفتاده بود، دلایلی جامعه‌شناسانه و محکم. از گچبری سردر خانه حاجی تاد دیوارهای ملال آور خانه فقیر آدم‌های قدیمی‌تر که راویان واقعی تاریخ اجتماعی

خداحافظی غنی از فقیر، فقیر از شهر

صرفی جدید نیاز او را به درآمد پولی، بیشتر کردند و سرمایه‌گذاری‌های دولت، به‌خصوص در کارهای عمرانی نظیر ساختمان‌سازی، تأسیسات زیربنایی و غیره تقاضا برای نیروی کار افزایش یافته و شکاف دستمزد و سطح زندگی در شهر و روستا بیشتر می‌شود که موجب کنده‌شدن نیروی کار از روستا می‌گردد.» چنان که پیداست شهرها با تغییرات خود در برابر این موج مهاجرت نیز قرار داشتند، تازه‌واردان به شهر از قواعد شهرنشینی پیشین ناگاه بودند و در نتیجه باید شرایط تازه‌های برای زیست آنها فراهم می‌شد. برای فهم بهتر این تحولات باز هم به نقل قولی از علی خاکساری در کتاب محلات شهری در ایران می‌پردازم: «مرکز شهرهای قدیمی که مکانی برای تجمع فعالیت‌های اجتماعی، تجاری، مذهبی، اداری و سیاسی بود، پس از گسترش جدید شهرها، باز هم به‌عنوان قطب سرویس‌دهنده به ساکنین بافت‌های قدیمی، جدید و نوساز عمل کرد. بدین‌سبب فشار زیادی بر کالبد آن وارد آمد. به دنبال آن مهاجرین روستایی در جست‌وجوی مکانی به‌طرف شهرها هجوم آورده و در خانه‌ها و محله‌های مسکونی قدیمی سکنی گزیدند. این محله‌ها، هم به‌سازگاری آنان در انطباق با محیط جدید کمک کرده و هم امکان تجمع و ازدحام آنان را در خانه‌های مسکونی قدیمی، چه به‌صورت اجاره‌ای و چه به‌صورت مالکیت اجازه دادند. بدین ترتیب افراد در طبقه محروم جامعه نتوانستند از نظر اقتصادی زندگی باصرفه و سطح پایینی را با هزینه مسکن اندک فراهم آورند. از سوی دیگر ساکنین متمکن قبلی مناطق مسکونی قدیمی، راغب بودند تا از بهرمنند شوند. در این میان شلوغی و ازدحام مناطق مسکونی به‌ویژه مناطق اطراف بازار به جابه‌جایی این طبقه از جامعه به سوی نواحی اطراف شهر و مسکن نوساز سرعتی دوچندان بخشید.»

صاحبان تازه خانه‌های اعیانی که امروز دیگر به همان خانه‌های قمر خانمی تبدیل شده بودند، نمی‌توانستند پاسداران خوبی برای معماری سنتی باشند و در نتیجه این خانه‌ها همچون خاطره محلات کم‌کم از میان رفتند. ساکنان قدیم این خانه‌ها با سنت‌های زندگی

نمی‌شدند. شاید بیش از هر چیز دیگری، ساختار خانوادگی موجود در آن دوران، حمایت متمولین از زیردستان را موجب می‌شد. بدین ترتیب این موضع، از آشفتگی‌ای که امکان داشت از فقر و محرومیت منسوبین نزدیک بروز کند، جلوگیری می‌نمود.» این‌که چگونه این هم‌زیستی بدون مشکل و مانعی به سرانجام می‌رسیده است را باید در تکمله‌ای جست‌وجو کرد که خاکساری در ادامه و در سراسر مدیریت محلات کهن روایت می‌کند: «در دوران گذشته محله‌ها عموماً دارای یک ساختار سیاسی- مدیریتی بودند که در یک مجموعه بزرگ‌تر قرار می‌گرفت، رئیس محله، یک کدخدا یا یک کلاتر بود که در همکاری با سایر مناصب شهری مثل محتسب، عسس، داروغه و... زیر قدرت رئیس یا حاکم شهر فعالیت می‌کرد.» این درهم‌تنیدگی و هم‌زیستی البته دلایل محکم‌تر دیگری هم داشته است. بخشی از این چرای را می‌توان در تحلیل‌های حسین سلطان‌زاده در کتاب «مقدمه‌ای بر شهر و شهرنشینی در ایران» جست‌وجو کرد، آن‌جا که می‌نویسد: «همبستگی‌ها و پیوندهای مذهبی موجب مغشوش شدن و تزلزل مرزبندی‌های اقتصادی و طبقاتی می‌شود. این‌که حتی اعتقاد هر محله به گروه‌های غنی، متوسط و کم‌درآمد در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و در مواقع بحرانی همه گروه واحدی را تشکیل می‌دادند که در برابر عوامل خارجی کمابیش به‌صورت یکپارچه عکس‌العمل نشان می‌دادند.» افزون بر این سلطان‌زاده در تحلیل‌های جامعه‌شناختی خود از ساختار محلات سنتی بر این باور است که حتی وجود اعیان و اشراف در هر محله‌ای نه‌تنها با‌آزادارنده و آزاردهنده تلقی نمی‌شده، بلکه حتی اعتبار هر محله به وجود چنین خانواده‌هایی در محله و به تبع آن چنین هم‌زیستی‌هایی بوده است: «اعتبار اجتماعی- اقتصادی هر محله بستگی به تعداد و قدرت مالی و اجتماعی اعیان محله داشت. در اغلب موارد، با قدرت یافتن اعیان محله‌ای و کسب قدرت سیاسی و اشتغال در تشکیلات دولتی و دیوانی توسط آنان، سبب افزایش یافتن اعتبار آن محله می‌شد؛ اما با فاصله‌ها با معزول و مغضوب شدن فرد یا افراد مزبور، از اعتبار محله نیز کاسته می‌شد و گاه با قتل اعیان محله و خراب شدن خانه‌های آنان، بقیه محله نیز از سوی ساکنان توانمند تخلیه می‌شد و به این ترتیب محله‌ای سیراحتطاط می‌پیمود.»

آب نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «در همین محله پشت باغ، منزل آقای سید جلیل جلیلی که خودش وکیل مجلس از یزد بوده است و پسرش آقای جلیلی سناتور استاد اصفهان و یزد بود و دامادشان آقای دکتر خطیبی رئیس شیروخورشید سرخ کل کشور بود. در کنار منزل آقای جلیلی منزل حسن‌گر هم قرار داشت که خودش عمه بود و زنت کهنش‌شور چپه‌ها... به خاطر آب همه در یک محله و دور هم زندگی می‌کردند از یک مسجد استفاده می‌کردند، یک حسینی‌خانه حاضر می‌شدند و زیر یک علم سینه می‌زدند.» البته روشن است که به‌هر حال نمایه‌هایی در ساختار معماری خانه‌ها در این هم‌زیستی فقیر و غنی در محلات وجود داشته است که خانه فقرا و اغنیا را بدان وسیله می‌شد از هم تمیز داد چنان‌که ناصر تکمیل همایون در «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران»، از قول ارنست اورسل- جهانگرد بلژیکی- روایت می‌کند که «در این محله‌ها کوچک‌ها به قدری به هم شبیه بودند که به سادگی می‌شد یکی را به جای دیگری گرفت. دیوارهای بلند گلی به‌طور بکنواخت و ملال‌آور چنان خانه را پشت‌سر هم پنهان می‌کردند که جز نور بعضی از درختان حیاط چیز دیگری دیده نمی‌شد. این درخت‌ها با باغچه‌ها سرسبز آورده بودند. مگر مال اشخاص خیلی فقیر و نادر که خانه‌شان حیاط و باغچه‌ای نداشت. درهای کوتاه و کلفتی که بندوبست آهنی نداشت، در دل دیوار قرار گرفته بود و مستقیم به حیاط باز می‌شد. اگر صاحب‌خانه به زیارت‌مکه توفیق یافته بود تصویر کعبه و درختان سرو را بالای سردر خانه گچ‌بری کرده بودند و مومنان از این تصاویر می‌دانستند این خانه یک حاجی است.» و چه کسانی می‌توانستند حاجی شوند؟ کسانی که تمول مالی لازم و اعتبار اجتماعی داشتند. در واقع این‌جا یک سفر دینی و معنوی، نمادی می‌شد بر سسر در خانه خانواده غنی محله که می‌توانست به تعبیری گونه‌ای تاسوت یا تمایز مهر فخر فروشی به‌شمار آید. حسین سلطان‌زاده هم در کتاب پیش گفته، بر این ویژگی‌ها و تمایزات میان خانه‌های فقرا و اغنیا مهر تأیید می‌زند و مهمترین تفاوت را در مساحت خانه‌ها می‌داند، او می‌نویسد: «سیمای داخلی محله، منظری هماهنگ و متناسب را عرضه می‌کرد و کمتر خانه‌ای بود که در ارتفاع، خود را از سایر خانه‌ها متمایز کند. البته فضای ورودی خانه‌ها تا حد زیادی از این امر مستثنی بود و هر فضای ورودی که کمابیش معرف موقعیت اقتصادی- اجتماعی ساکنان آن بود... سطح زمینی که به‌هر خانه اختصاص داشت متناسب با میزان ثروت و دارایی ساکنان آن بود. اعیان و اشراف خانه‌هایی بزرگ و متشکل از بخش‌های بیرونی و اندرونی، حیاط‌های بزرگ و گاه باغ کوچک‌تری متصل به خانه داشتند، در حالی که خانه افراد کم‌درآمد و فقیر، تنها شامل چند اتاق و حداقل سرویس‌های لازم بود. بنابراین مساحت خانه‌ها با هم بسیار تفاوت می‌کرد و برای مثال بین ۶۰ تا ۶۰۰ مترمربع یا بیشتر نوسان داشت.»

خانه‌های کهن پادشاه‌نشین‌ها

و حیاط‌ها و درختان انجیر و تاکشان، در بافت زندگی شهری جدید و ضرورت‌هایش، دیگر نماد دل‌بازی و زیست مرفه نبوده‌اند، بلکه اجباری بوده‌اند برای ادامه حیات. ریشه‌های تاریخی این تحول کجاست؟ چه پیشامدهای تاریخی‌ای هم‌زیستی در بین میان فقیر و غنی را در دل این خانه‌ها و محلات از میان برد؟

آدم‌های قدیمی‌تر که

راویان واقعی تاریخ اجتماعی معاصرند، روزهایی را به یاد دارند که آدم‌ها فارغ از موقعیت مالی و طبقه اجتماعی‌شان در کنار هم و در یک محله می‌زیست‌اند. گویی ایسن آدم‌ها با همه تفاوت‌هایی که در جهان‌بینی و سبک زندگی داشته‌اند، همچون اعضای یک خانواده ضرورتاً کنار هم بسودن را بر گزیده بوده‌اند. فقیر و غنی، سنانور مجلس و کارگر کارخانه، دکتر علی خاکساری در

همبستگی‌ها و پیوندهای مذهبی موجب مغشوش شدن

و تزلزل مرزبندی‌های اقتصادی و طبقاتی می‌شود. این‌که حتی اعتقاد هر محله به گروه‌های غنی، متوسط و کم‌درآمد در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند و در مواقع بحرانی همه گروه واحدی را تشکیل می‌دادند که در برابر عوامل خارجی کمابیش به‌صورت یکپارچه عکس‌العمل نشان می‌دادند.»

مهم‌ترین تفاوت میان فقیر و غنی در محلات از میان برد؟

و غنی در محلات وجود داشته است که خانه فقرا و اغنیا را بدان وسیله می‌شد از هم تمیز داد چنان‌که ناصر تکمیل همایون در «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران»، از قول ارنست اورسل- جهانگرد بلژیکی- روایت می‌کند که «در این محله‌ها کوچک‌ها به قدری به هم شبیه بودند که به سادگی می‌شد یکی را به جای دیگری گرفت. دیوارهای بلند گلی به‌طور بکنواخت و ملال‌آور چنان خانه را پشت‌سر هم پنهان می‌کردند که جز نور بعضی از درختان حیاط چیز دیگری دیده نمی‌شد. این درخت‌ها با باغچه‌ها سرسبز آورده بودند. مگر مال اشخاص خیلی فقیر و نادر که خانه‌شان حیاط و باغچه‌ای نداشت. درهای کوتاه و کلفتی که بندوبست آهنی نداشت، در دل دیوار قرار گرفته بود و مستقیم به حیاط باز می‌شد. اگر صاحب‌خانه به زیارت‌مکه توفیق یافته بود تصویر کعبه و درختان سرو را بالای سردر خانه گچ‌بری کرده بودند و مومنان از این تصاویر می‌دانستند این خانه یک حاجی است.» و چه کسانی می‌توانستند حاجی شوند؟ کسانی که تمول مالی لازم و اعتبار اجتماعی داشتند. در واقع این‌جا یک سفر دینی و معنوی، نمادی می‌شد بر سسر در خانه خانواده غنی محله که می‌توانست به تعبیری گونه‌ای تاسوت یا تمایز مهر فخر فروشی به‌شمار آید. حسین سلطان‌زاده هم در کتاب پیش گفته، بر این ویژگی‌ها و تمایزات میان خانه‌های فقرا و اغنیا مهر تأیید می‌زند و مهمترین تفاوت را در مساحت خانه‌ها می‌داند، او می‌نویسد: «سیمای داخلی محله، منظری هماهنگ و متناسب را عرضه می‌کرد و کمتر خانه‌ای بود که در ارتفاع، خود را از سایر خانه‌ها متمایز کند. البته فضای ورودی خانه‌ها تا حد زیادی از این امر مستثنی بود و هر فضای ورودی که کمابیش معرف موقعیت اقتصادی- اجتماعی ساکنان آن بود... سطح زمینی که به‌هر خانه اختصاص داشت متناسب با میزان ثروت و دارایی ساکنان آن بود. اعیان و اشراف خانه‌هایی بزرگ و متشکل از بخش‌های بیرونی و اندرونی، حیاط‌های بزرگ و گاه باغ کوچک‌تری متصل به خانه داشتند، در حالی که خانه افراد کم‌درآمد و فقیر، تنها شامل چند اتاق و حداقل سرویس‌های لازم بود. بنابراین مساحت خانه‌ها با هم بسیار تفاوت می‌کرد و برای مثال بین ۶۰ تا ۶۰۰ مترمربع یا بیشتر نوسان داشت.»